

نقش سیاسی خانم لمبتون در تاریخ معاصر ایران

سیدعلی مرتضوی امامی زواره^۱

شناسه دیجیتال (DOI): 10.22034/SKH.2019.4932

تاریخ دریافت: ۹۸/۴/۱۸ تاریخ پذیرش: ۹۸/۶/۱۸

نوع مقاله: ترویجی

چکیده

به گواه تاریخ، دوره پهلوی دوم در تاریخ معاصر ایران، یکی از پرواقعه‌ترین دوران‌ها بوده است که افراد و شخصیت‌های زیادی با عملکردهای مختلف در وقوع جریان‌های سیاسی و حوادث تاریخی آن نقش داشته‌اند. خانم «لمبتون» فارغ‌التحصیل رشته زبان‌های شرقی از دانشگاه آکسفورد انگلستان، یکی از چهره‌های مؤثر در تنظیم سیاست انگلستان در رابطه با ایران در فاصله سال‌های ۱۳۲۰-۱۳۳۲ بوده است. گزارش‌های او به دولت متبوعش در طول این سال‌ها چهره روشنی از سیاست‌های بریتانیا در خاورمیانه و ایران را نشان می‌دهد. هدف از پژوهش حاضر با استفاده از مرور مقالات و منابع کتابخانه‌ای و با رویکرد توصیفی-تحلیلی، بازخوانی نقش سیاسی خانم لمبتون در تاریخ معاصر ایران است. واقعیت این است که خانم لمبتون در قامت اندیشمند و سیاستمداری آگاه به فرهنگ ایران، در طول سال‌های مأموریتش با رفتار آگاهانه خود، کنشگری فعال برای دستیابی انگلیسی‌ها به مطامع خود بوده است و استعمار انگلیس، برای حفظ منافع خود در رقابت با دولت آلمان، از هیچ اقدام مداخله‌گرانه‌ای فروگذار نمی‌کرده است.

واژه‌گان کلیدی

ایران، انگلیس، روابط خارجی، میس لمبتون.

۱. دانش‌آموخته دکتری جامعه‌شناسی سیاسی از دانشگاه اصفهان: sedaliemami^۲@gmail.com

مقدمه

انگلیس از نقش و جایگاه ایران در سطح خاورمیانه، هنگام جنگ جهانی به‌خوبی آگاه بود. به همین سبب، سیاست‌مدارانی کارکشته را در سطح جهان به‌ویژه آنهایی که در منطقه خاورمیانه سابقه خدمت داشتند، برای ایران برگزیده بود. (شبیبری و میرزایی، ۱۳۹۳: ۱۳۰) یکی از زنان مستشرق انگلیسی که نقش بسیار مهمی در تخریب هویت، ترویج فرهنگ بیگانه‌پرستی و از خودبیگانگی میان اهل تفکر و اهل قلم ایران دارد، «آن. کاترین لمبتون»، معروف به «میس لمبتون» است. او در سال ۱۹۱۲ م برابر با ۱۲۹۱ ش در انگلستان به دنیا آمد. تحصیلات عالی خود را در رشته زبان‌های شرقی در دانشگاه معروف کمبریج به پایان رساند و بعد از استخدام در وزارت امور خارجه انگلستان، از سال ۱۳۱۸ تا ۱۳۲۴ ش مأمور این کشور در ایران شد. او در ایران، زبان فارسی خود را تکمیل کرد. ابتدا لهجه دختران تهران را فرا گرفت و خیلی زود به زبان فارسی محاوره‌ای و کوچه‌بازاری تسلط یافت. به طوری که مخاطبش نمی‌توانست تشخیص دهد او یک خارجی است. در ادامه به اصفهان رفت و در آن شهر نیز لهجه‌های اصفهانی و بختیاری را آموخت. در بازگشت از این سفر، چون حادثه شهریور ۱۳۲۰ نزدیک می‌شد، از طرف سفیر انگلیس در تهران مأمور اداره اطلاعات و مطبوعات سفارت انگلیس در ایران شد. از این مقطع به بعد نیز، جذب نیرو و شبکه‌سازی هدفمند او برای گسترش نفوذ دولت انگلستان در بخش فرهنگی و سیاسی ایران آغاز شد. هدفی که افرادی چون «انورخامه‌ای»، عضو حزب توده و همکار لمبتون و «ابونصر عضدقاجار» نویسنده به روشنی به آن اذعان کرده‌اند. (میرمرعشی، ۱۳۹۷: ۲۸)

دف از پژوهش حاضر بازخوانی تاریخی در مورد نقش سیاسی خانم لمبتون در تاریخ معاصر ایران است.

روش پژوهش

باتوجه به رویکرد تاریخی تحقیق و مرور مقالات نگارش‌شده و فیش‌برداری اطلاعات، رویکرد پژوهش حاضر توصیفی-تحلیلی است.

تاریخچه‌ای از روابط ایران و انگلیس

ورود انگلیسی‌ها به ایران در خلیج فارس به دوره صفویه باز می‌گردد. در آن دوران، بیشتر

اهداف کشورهای اروپایی بهره‌برداری از شرایط اقتصادی و موقعیت خوب جغرافیایی ایران بود. با تصرف هند و تبدیل این کشور به مهمترین مستعمره انگلستان و سابقه تاریخی که نشان می‌داد ایران دروازه هند محسوب می‌شود، انگلیسی‌ها برای حضور بیشتر در ایران سرمایه‌گذاری کردند؛ از آنجا که روسیه نیز به هندوستان علاقه داشت، انگلستان نمایندگی دائمی در ایران باز کرد. (میراحمدی، ۱۳۶۲: ۷۱۱) با وقوع انقلاب کمونیستی روسیه، حضور انگلیسی‌ها در ایران پررنگ‌تر و نفوذشان بیشتر شد. پس از جنگ جهانی اول و تأسیس کشورهای نوین عربی در خاورمیانه و روی کار آمدن دولت‌های جدید در افغانستان و فروپاشی دولت عثمانی و تشکیل دولت جدید در ترکیه که همگی به نفع سیاست خارجی انگلیس بود، انگلیس از دولت‌های قدرتمند داخلی حمایت کرد. از این رو در ایران هم رضاشاه با حمایت آنها بر سر کار آمد. با حمله آلمان به لهستان (۹ شهریور ۱۳۱۸ ش. / ۱ سپتامبر ۱۹۳۹ م.) جنگ جهانی دوم آغاز شد. این بار نیز دولت ایران بلافاصله بی‌طرفی خود را اعلام داشت. چرچیل، نخست‌وزیر انگلستان نیز، اعلام داشت تا زمانی که منافع ما تأمین می‌شود، بی‌طرفی ایران مفید خواهد بود، در غیر این صورت باید رفتار دیگری در پیش گرفت.

با حمله آلمان به شوروی، موقعیت ایران در جنگ وضعیت جدیدی یافت. اگرچه ایران خارج از منطقه عملیات نظامی بود، اما نزدیکی آن به شوروی و امتیازات و قابلیت‌هایی که ایران می‌توانست داشته باشد، کشور را در موقعیت تازه‌ای قرار داد. چرچیل با وجود رقابت و اختلاف سیاسی و مسلکی با شوروی، برای شکست دادن آلمان، با شوروی متحد شد. (حافظنیا، ۱۳۸۰: ۶۱). ایران به لحاظ موقعیت سوق الجیشی به دو سبب برای انگلیس اهمیت داشت: نخست اینکه انگلیس می‌خواست خطوط ارتباطی خود را در خلیج فارس و مرز شوروی نگه دارد و دوم اینکه، در صورت شکست شوروی در مقابل آلمان، بتواند از چاه‌های نفت خاورمیانه و راه ارتباطی هند دفاع کند. از این رو بهترین بهانه متفقین برای اشغال ایران، حضور آلمانی‌ها و متخصصان کارشناس آلمانی در ایران شناخته شد. دولت‌های انگلیس و شوروی از دولت ایران خواستند تا کارشناس آلمانی را از ایران اخراج کند. دولت ایران در مقابل فشار انگلیس برای اخراج آلمانی‌ها اعلام کرد: «اظهار نگرانی شما [انگلیسی‌ها] از بودن آلمان‌ها در ایران که سفارت انگلیس هم در تهران همین نگرانی را مکرر اظهار نموده، ما را به این خیال می‌اندازد که شاید مقصود دیگری در نظر دارند که نمی‌خواهند از پرده بیرون بیاورند و هیچ فعالیتی تا کنون از آلمان‌های ساکن ایران در سیاست دیده نشده که بتوان موردی برای نگرانی فرض کرد. دولت ایران به وزیر مختار

انگلیس در تهران اعلام کرد که اخراج متخصصان فنی آلمانی برخلاف بی‌طرفی ایران و روابط عادی با دولت آلمان است؛ زیرا چنین اقدامی بعدها منجر به تلافی از طرف آلمان خواهد شد. (ترکمان، ۱۳۷۰: ۱۰۳). «بولارد» خود درباره ستون پنجم و آلمانی‌های حاضر در ایران نوشت: «درحقیقت در اینجا هیچ‌گونه امکانی برای عملیات خرابکارانه آلمانی‌ها وجود ندارد؛ زیرا آلمان‌ها تحت نظر شدید پلیس ایران قرار دارند». نظرات بولارد در این زمینه قدری متناقض به نظر می‌رسد؛ زیرا در جایی دیگر گفته است: «... ما از سال ۱۹۴۰م. به دولت ایران هشدار داده‌ایم که آلمان احتمالاً یک ستون پنجم قوی در داخل ایران به وجود آورده است. رضاشاه در مقابل هشدار ما مسأله را ساده می‌گرفت و پیوسته اطمینان می‌داد که تمام خارجی‌های مقیم ایران شناخته‌شده هستند و تحت کنترل هستند. چند آلمانی هم که وضع مشکوکی داشته‌اند، از کشور اخراج شده‌اند». (بولارد، ۱۹۶۱: ۲۲۶)

از سوی دیگر میس لمبتون، وابسته مطبوعاتی سفارت بریتانیا نیز در کار تبلیغات نقش مهمی داشت. او روزنامه‌های ایرانی و اخبار انگلستان را پیگیری می‌کرد. (بولارد، ۱۹۶۱: ۱۸). در کار تبلیغات، وظیفه او تهیه گزارش‌هایی درباره فعالیت‌های آلمانی‌های مقیم ایران بود. وی خطر حضور آلمانی‌ها را بیش از آنچه بود، نشان می‌داد و با گزارش‌های خود به انگلستان و انتشار آنها در روزنامه‌های انگلیسی، سبب جنگ روانی علیه ایران می‌شد. در واقع از جمله کسانی که حضور آلمانی‌ها و خطر آنها را بسیار بیشتر از اندازه واقعی نشان می‌داد، میس لمبتون بود. (شبییری و میرزایی‌چاه‌باغ، ۱۳۹۳: ۱۰۳)

گزارشی در سال ۱۳۱۹ش / ۱۹۴۰م. از میس لمبتون که پس از تأیید «سر ریدر بولارد» به وزارت امور خارجه انگلیس فرستاده شد، گواهی بر صدق این ادعا است:
[تهران] هجدهم مه ۱۹۴۰:

نامه میس لمبتون به وزارت خارجه انگلیس که به تأیید بولارد (وزیر مختار انگلیس در تهران) رسیده است:

دلسوزی برای کمونیسم که میان روشنفکران با احساس طرفداری از آلمان همراه است، تقریباً به تمام اقشار جامعه سرایت کرده است. شاید گفتن اینکه هفتاد درصد طبقات متوسط و مرفه در شمال ایران طرفدار آلمان هستند، اغراق نباشد... شمار زیاد آلمانی‌ها در کشور - ارقام مختلفی برآورد می‌شود که

احتمالاً ۱۷۰۰ تا ۲۰۰۰ از همه دقیق‌تر است - تا حدی موجب نگرانی است. بسیاری از آنان از هنگام شروع جنگ به این طرف وارد شده‌اند و مطمئناً بازرگان واقعی نیستند. اگر به واسطه حادثه‌ای ثبات رژیم مورد تهدید قرار گیرد، به دور از احتمال نیست که آنها بتوانند دست به کودتا بزنند یا بهتر از آن محرک باشند. به فرار اطلاع مبالغه‌متناهی پول خرج می‌کنند. می‌گویند نخست وزیر فعلی ایران [علی منصور] که به حدی به فاسد بودن شهرت دارد که به ندرت کس دیگری، (حتی ایرانیان به گردش می‌رسند)، بازیچه دست آنان است. (بولارد، ۱۹۹۱: ۳۱)

بولارد و لمبتون هر دو از خطر آلمانی‌ها وحشت داشتند؛ خطری که به نظر آنها شاید ممکن بود به کودتا نیز منجر شود. اما در واقع خطر آلمانی‌ها در ایران به حدی نبود که این دو گزارش می‌دادند. هواداری مردم ایران از آلمان بدیهی بود و اساساً در خاورمیانه آن روزگار بیشتر دولت‌ها طرفدار آلمان‌ها بودند؛ زیرا انگلیس و شوروی و سلف آن روسیه تزاری - به سبب سال‌ها سلطه استعماری و پایمالی استقلال ایران - نمی‌توانستند اعتماد مردم را نسبت به خود جلب کنند. مردم ایران پیروزی آلمان را در جنگ بیشتر می‌پسندیدند؛ زیرا آلمان‌ها در مدت حضور کوتاه مدت خود در ایران اقدامات مثبتی کرده بودند. به نوشته بولارد: «روزنامه‌های ایران تمایل و دلبستگی فراوان به آلمان و فتوحات هیتلر از خود نشان می‌دهند. (همان، ۲۲۱)

اندیشه و مطالعات خانم لمبتون

دوشیزه لمبتون با نام کامل Ann Katherine Swynford Lambton یکی از ایران‌شناسان حرفه‌ای، اما مأمور سیاسی دولت انگلستان در ایران بود. بعضی منابع ایرانی تلاش‌های ستایش‌آمیز او را در پژوهش‌های مربوط به مالک و زارع، عشایر، زبان فارسی و ... ستوده‌اند و در نوشته‌های خود بدان‌ها استناد کرده‌اند. برخی منابع دیگر او را جاسوس زبردست که تمام‌قد در خدمت وزارت امور خارجه انگلستان بود، معرفی کرده و ایران‌گردی‌های او را در همین جهت دانسته‌اند. منابع خارجی نیز او را به دور از این دو چهره معرفی نکرده‌اند. به هر حال کوشش‌های استثنایی او در شناخت ایران، تألیفاتی که در مورد مالکیت زمین، لهجه‌های ایران، تاریخ دوره قاجار و معرفی برخی از متون کهن فارسی دارد، و نیز اقداماتی که برای نظام اطلاعاتی انگلستان کرد، (مانند تعقیب جاسوس آلمانی در اطراف شهر کاشان، مشورت‌ها و پیشنهادهایی که برای ساقط کردن حکومت دولت محمد مصدق داد، بهره‌برداری از عناصر حزب توده و ...) از او چهره ویژه‌ای می‌سازد.

خانم لمبتون در خلال جنگ جهانی دوم (۱۳۲۴-۱۳۱۸.ش) وابسته مطبوعاتی سفارت انگلستان در تهران بود. وی در سال ۱۹۴۵م/۱۳۲۴ش به مرتبه دانشیاری زبان فارسی در دانشکده مطالعات شرقی و آفریقایی دانشگاه لندن ارتقا یافت. لمبتون، هشت سال بعد کتاب‌های *دستور زبان فارسی و مالک و زارع* را منتشر کرد. علاوه بر این، کتاب‌های *اصلاحات ارضی در ایران، لغات فارسی، ایران عصر قاجار* و نیز مقاله‌های «تاریخ قم»، «جهانداری سنجر»، «جامعه اسلامی ایران»، «آیین جهانداری از نظر ایرانیان»، «تأثیر تمدن غرب بر ایران» و نیز مقاله‌هایی در کتاب *تاریخ اسلام* چاپ کمبریج و رساله «گویش‌های سه‌گانه ایرانی» از دیگر آثار وی هستند. (زریری، ۱۳۸۵: ۸۵). خانم لمبتون از یک سو بخش مهمی را در کنار کارهای خود با نام نظریه دولت و حکومت در اسلام، اختصاص داده است؛ اما از سوی دیگر، بخش قابل ملاحظه‌ای از پژوهش‌های خود را به جریان مشروطه معطوف داشته و بدین طریق به دنبال تحلیل نحوه پیوند اندیشه سنتی شیعه با مدرنیته بوده است و آن را به عنوان مرحله گذار و تجدّد نوین می‌شمارد؛ امری که وی می‌تواند آن را به صورت دیگری در انقلاب اسلامی بازکاود. در این میان آنچه می‌تواند اهمیت نظریه دولت را در اندیشه خانم آن. لمبتون در بررسی‌های ایران شناسانه نشان بدهد این است که در نگاه او نمی‌توان رفتار ایرانیان را در قرن نوزدهم و [قاعدتاً انقلاب اسلامی را در قرن بیستم] در برابر دگرگونی اجتماعی یا نسبت به حکومت و دگرگونی سیاسی فهمید. (نعیمیان، ۱۳۸۸: ۳۹) میس لمبتون خطاب به روشنفکران و روزنامه نگارانی که معلمی‌اش را پذیرفته بودند، مدام تکرار می‌کرد که «شما ایرانیان آریایی و از نژاد برتر هستید. عرب‌ها تمدن باستانی شما را نابود کرده‌اند و کتابخانه‌هایتان را سوزانده‌اند. (میرمرعشی، ۱۳۹۷: ۲۸) درواقع وی با این سخنان به تفرقه و بدبینی و اختلاف بین ملت‌ها پرداخته بود. سیاستی که تعبیر مشهور آن: "تفرقه بینداز و پادشاهی کن" نام دارد و بریتانیا بارها در کشورهای مختلف آن را اجرا کرده است.

نقش سیاسی لمبتون در ایران

آن. کاترین لمبتون که هنوز هم کتاب‌هایش در غرب و حتی داخل ایران مورد ارجاع قرار می‌گیرد، خدمتی به دولت متبوع خویش، انگلستان، کرد که آن روی سکه‌اش، خیانت به ایران بود. او طراح نظری کودتای بیست‌وهشتم مرداد بود که دستاوردهای ملی شدن صنعت نفت را به باد فنا داد و ایران را بر سر سفره منافع آمریکا و انگلیس تقسیم کرد و لطمه‌ای تاریخی به ملت

ایران زد که هنوز هم جبران نشده است.

در برخی تحولات سیاسی مهم ایران در سده بیست با نام لمبتون مواجه می‌شویم؛ چراکه او در رشته وقایعی که به کناره‌گیری رضا شاه در ۱۹۴۱ میلادی (۱۳۲۰) منجر شد، نقش مهمی ایفا کرد. تمایلات رضاشاه نسبت به آلمان نازی به اشغال کشور توسط متفقین و جایگزینی پسرش محمدرضاشاه در همان سال انجامید. او در تهیه خبر برای بخش فارسی بی.بی.سی و بخش ویژه گزارش‌های مربوط به طمع‌ورزی و فساد رضاشاه کوشید. بعدها بسیاری از ایرانیان او را به دیده عالیجناب خاکستری تشکیلات بریتانیا و حتی یکی از اعضای *intelligent service* می‌نگریستند. او در سال ۱۹۴۳ میلادی (۱۳۲۲) به رتبه صاحب منصب نظام امپراطوری (DBE) نایل آمد.

وی در شهریور ۱۳۲۰ همزمان با تشکیل حزب توده، رئیس ویکتوری هاوس (victory house) یا خانه پیروزی، مرکز تبلیغات سیاسی انگلیسی‌ها در ایران بود که آن را به تقلید از برون هاوس (Brown house) یا خانه قهوه‌ای (مرکز تبلیغات سیاسی آلمان هیتلری) تأسیس کرده بودند. نشریه هفتگی به نام «تفسیر وقایع هفته» نیز زیر نظر لمبتون منتشر می‌شد و هدف آن توجیه سیاست‌های انگلستان در ایران بود.

اگرچه بعد از خاتمه دوران خدمتش در سفارت بریتانیا در تهران هیچ‌گاه منصب رسمی نداشت، ولی مقامات ایرانی و انگلیسی به کرات در مورد مسائل مربوط به ایران با او مشورت می‌کردند. با پیشامد بحران آذربایجان هنگام امتناع شوروی از فراخواندن نیروهایش از ایران در سال ۱۹۴۶ میلادی (۱۳۲۴)، وی در مقام نوعی سفیر غیررسمی میان دولت‌های ایران و بریتانیا عمل کرد. وی در مورد روابط ایران و انگلیس طرف مشورت مقامات بریتانیا قرار داشت؛ به ویژه در خلال تلاطم حاصل از اقدام محمد مصدق، نخست وزیر ایران، در سال ۱۹۵۱ میلادی (۱۳۳۰) در ملی کردن منافع نفتی بریتانیا در ایران بود. (صالح‌نژاد، ۱۳۹۵)

لمبتون و سید ضیاء

همزمان با رشد و اعتلای جنبش دموکراتیک ایران و تشکیل جبهه آزادی، نیروهای استعمار و ارتجاع درصدد برآمدند با این روند روبه رشد که متضمن تهدیدهای جدی برای منافع استعمار بود، مقابله کنند. با این همه اوضاع جهانی به نفع نیروهای مترقی تغییر کرده بود و استعمار پیر دیگر تنها قدرت تک‌تاز جهانی نبود؛ بلکه موانعی، عنان گسیختگی آن را محدود می‌کردند. از

این رو ارتجاع داخلی و دولت انگلستان، نقشه‌ای جدید برای به اسارت درآوردن مردم ایران طرح کردند و سیاستمدار ورشکسته‌ای چون سیدضیاء الدین طباطبایی برای اجرای آن برگزیده شد. خطوط اصلی برنامه مخالف امپریالیسم انگلیس درباره سید ضیا چنین بود:

(۱) مرحله زمینه‌چینی و تهیه مقدمات برای ورود وی؛ (۲) ورود سیدضیاء همچون قهرمان نجات‌بخش ایران؛ این امر همراه با موفقیت قاطع سیدضیاء و هواداران او در انتخابات دوره چهاردهم مجلس میسر می‌شد؛ (۳) مرحله سوم، تشکیل مجلس است با اکثریت قاطعی از هواداران سیدضیاء؛ تشکیل حزبی که محور تمام فعالیت‌های او خواهد بود. انتخاب او به نخست‌وزیری، قبضه کردن تمام کارها در دست خود و منفرد ساختن شاه و غیره.

وابستگی سیدضیاء به امپریالیسم انگلستان به قدری آشکار بود که نیاز به تشریح و افشاگری نداشت. سوابق وی پیش و پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ ش. به حدی وابستگی او را اثبات می‌کرد که جای تردید باقی نمی‌گذاشت. سیدضیاء از شهر غزه به ایران بازگشت. وی که مدت‌ها از اوضاع و احوال ایران به دور بود، در بازگشت به ایران فعالیت خود را با دفاع از کلاه پوست و حمله به کلاشاپو شروع کرد و خواستار بازگشت روبند، چادر، عبا و ردا به نام مفاخر اجدادی شد. سیدضیا برای پیشبرد اهداف خود، اظهارات دوستانه‌ای نیز نثار شوروی کرد؛ اما علی‌رغم همه این ترندها، نقشه‌های سیدضیاء با شکست روبه رو شد؛ چراکه مخالفت‌های فراوانی را علیه خود برانگیخت. یکی از مخالفان او شاه بود که می‌ترسید سیدضیاء با او همان کند که رضاخان با احمد شاه کرد. دومین دشمن خطرناک سیدضیاء، قوام السلطنه بود که خود نقشه دیکتاتور شدن را در سر می‌پروراند. سومین دشمن سیدضیاء گروه‌ها و شخصیت‌های آزادی‌خواه، دموکرات و طرفداران مشروطیت واقعی بودند که در رأس آنان دکتر مصدق قرار داشت. چهارمین گروه مخالف سیدضیاء، در درون عوامل وابسته به انگلستان قرار داشت و آن مصطفی فاتح، نماینده حزب همراهان سوسیالیست بود. در مسأله روی کار آوردن سیدضیاء، خانم لمبتون با شناختی که از نیروهای مخالف سیدضیاء اعم از دربار و شخص شاه، قوام، نیروهای ملی مصدق و حزب توده داشت، به خوبی می‌دانست که نمی‌تواند این هدف را تحقق بخشد و به همین جهت با این طرح مخالفت کرد. بررسی جامعه‌شناسانه و تاریخی خانم لمبتون وی را به این واقعیت سوق داد که در صورت اجرای طرح چیزی جز رسوایی، نصیب دولت مطبوعش نخواهد شد. اما جناح‌های رقیب وی در انگلستان قدرت بیشتری داشتند و به اجرای طرحی که ناکام ماند مبادرت ورزیدند.

لمبتون و کودتای بیست و هشتم مرداد

در مورد اینکه کودتای بیست و هشتم مرداد، یک کودتای انگلیسی-امریکایی بود، مدارک غیرقابل انکاری تاکنون به دست آمده است. ولی جزئیات این توطئه امپریالیستی و افرادی که در آن نقش کلیدی داشتند، هنوز هم قابل تحقیق است. پرداختن به تمام ابعاد این توطئه از حوصله این مقاله خارج است و تنها به اقتضای بحث، به نقش کلیدی یکی از عوامل مهم این توطئه پرداخته می‌شود. او کسی نیست جز آن. لمبتون، خادم استعمار پیر.

در جریان ملی شدن صنعت نفت، علی‌رغم ضعف‌هایی که به دلیل وجود گرایش‌های غیرانقلابی در رهبری جنبش، عارض شد، چنان آشوبی در جبهه امپریالیسم و ایادی داخلی آن به پا کرد که تصور آن برای ایران‌شناسان اریستوکراتی مانند آن. لمبتون، بی‌اندازه دشوار بود. آنان ضعف و خودفروختگی برخی رجال دست‌پرورده خود را به حساب تمام ملت ایران گذاشته بودند. ولی هنگامی که نهضت ملی به رهبری دکتر مصدق و آیت‌الله کاشانی شدت گرفت، پی بردند که شناخت استعماری، یک شناخت تک‌بعدی و داوری‌های کرزنی، یک داوری مالیخولیایی است. لمبتون معتقد بود برای قشر روشنفکر و اقشار حرفه‌ای مانند کارگران که به اصلاح وضع اجتماعی و اقتصادی ایران می‌اندیشیدند، چاره‌ای جز انتخاب بین یکی از دو وضع مبارزه انقلابی و استبداد سلطنتی نمانده بود. لمبتون طی مقاله‌ای هشدار داد بحران ناشی از بستر اجتماعی ایران، بسیار عمیق‌تر از بحران ناشی از مسئله نفت است و صرفاً با رفع بحران نفت نمی‌توان آن را برطرف کرد.

به اعتقاد لمبتون، مصدق روابط بین ملت ایران و ملت بریتانیا را تیره و مسموم کرده بود. به نظر وی مصدق توانسته بود با استفاده بهینه از نارضایتی گسترده و با توسل به نوعی ناسیونالیسم افراطی، یک نهضت منسجم، سازمان‌یافته و فراگیر ایجاد کند و از این‌رو معتقد بود با وجود مصدق نمی‌توان منافع امپریالیسم انگلستان را در ایران تأمین کرد؛ چراکه می‌دانست مصدق حاضر به مصالحه بر سر منافع ملی ایران نیست. از این‌رو تنها راه نجات بریتانیا از مخمصه‌ای که بدان گرفتار شده بود را توسل به دخالت پنهانی علیه مصدق و نیز تضعیف موقعیت و بایکوت او می‌دانست. (زریری، ۱۳۸۵: ۵۸)

لمبتون پس از ارائه این تحلیل، برای اجرای طرح خود، رابین زینر (استاد زبان فارسی دانشگاه آکسفورد و بعدها استاد مذاهب شرقی) را برای اجرای این طرح‌ها پیشنهاد کرد. اجرای موفقیت‌آمیز کودتای بیست و هشتم مرداد که راهنمایی‌های زیرکانه لمبتون نقش بسزایی در آن

داشت، نتایج مصیبت‌باری برای ایران و حتی جنبش‌های آزادی‌بخش سایر کشورهای جهان سوم در بر داشت. در واقع باید گفت طراح اصلی این کودتا خانم لمبتون و مجری آن رابین زینر بود. همان‌طور که اکثر ایران‌شناسان، هم از نظر موضوع مطالعه و هم از نظر رهیافت مطالعه، تحت هدایت دولت‌های متبوعشان بوده‌اند و به میزان موفقیتی که کسب می‌کردند، تشویق و تأمین می‌شدند، خانم لمبتون نیز از این قاعده مستثنا نبوده است. وی در مقدمه کتاب *مالک و زارع* به این واقعیت اشاره می‌کند: «اکنون وقت آن رسیده است که از مؤسسه پادشاهی امور بین‌الملل و کمیته تحقیق «لورهلیم» که متحمل مخارج مسافرت من شده‌اند، سپاسگزاری کنم». خانم لمبتون در این کتاب، صرفاً اطلاعاتی را ارائه می‌کند که باب طبع امپراتوری انگلستان باشند. این اطلاعات نقاط تفرقه را برمی‌انگیزند و انگلیسی‌ها از این‌گونه گزارش‌ها و اطلاعات در مواقع لازم استفاده می‌کردند. ارائه برخی گزارش‌ها از سوی لمبتون در مورد اختلاف بین ترک و فارس و شهری و ایلی به دولت انگلستان باعث دامن زدن به تفاوت‌های قومی، قبیله‌ای و زبانی از سوی آن کشور می‌شد و نتیجه آن برای ملت ایران، جز جنگ‌های داخلی و هلاکت چیز دیگری نبود. همچنین این نکته که خانم لمبتون، هیچگاه ایران را مستعمره ندانسته و این کشور را از فرایندهای استعماری برکنار مانده می‌داند، تا حد زیادی بر جهت‌گیری‌های دولت متبوعش در مورد نحوه مداخله در ایران مؤثر بوده است. (صالح‌نژاد، ۱۳۹۵) در مارس ۱۹۵۱ مقاله‌ای بدون نام در روزنامه تایمز منتشر شد که بعدها معلوم شد نویسنده آن خانم لمبتون بوده است. این مقاله در وزارت امور خارجه انگلستان به عنوان عالی‌ترین تحلیل از جریان‌های داخلی ایران و ریشه‌های اصلی مسأله ملی شدن صنعت نفت، مورد توجه و تجلیل قرار گرفت.

خانم لمبتون در این مقاله توجه خوانندگان را به دسته‌بندی‌ها و تضادهای داخلی که در مسأله نفت به اوج خود رسیده بود، جلب می‌کند. از نظر این مقاله‌جمعه ایران طی سالیان دراز در حالت عدم تعادل بوده است. علت این بی‌ثباتی و تزلزل جامعه ایران را شاید بتوان تا حدی مرتبط با رقابت قدرت‌های بزرگ در ایران دانست. اما بیش از آن نادانی حرص و طمع و عدم تشخیص طبقات حاکم ایران را باید علت اصلی آن دانست. به نظر خانم لمبتون شیوع باندبازی‌های فامیلی، رواج رشوه و فساد در خدمات کشوری، و توزیع نابرابر ثروت، تنش بین بخش شهری و روستایی جمعیت، بین جمعیت اسکان‌یافته و قبایل، بین عناصر غرب‌گرا و توده مردم، عوامل دیگر این بی‌ثباتی بودند. لمبتون ادامه می‌دهد که مجموعه عوامل فوق، نابرابری اجتماعی و شکافت بین طبقات را بدانجا رسانده است که برای قشر روشنفکر و اقشار حرفه‌ای

مانند کارگران که به اصلاح وضع اجتماعی و اقتصادی ایران می‌اندیشند، چاره‌ای جز انتخاب بین یکی از دو وضع مبارزه انقلابی و استبداد سلطنتی نمانده است. اما آنچه در این میان قربانی شده است، قرار داد ایران و انگلیس است که تمام ایرانیان را علی‌رغم خاستگاه‌های مختلفی که دارند، حول خود متحد کرده است؛ چراکه اعتقاد عمومی بر این است که طبقه فاسد حاکم، دست نشانده بریتانیاست و هم اوست که علت اصلی وخامت اوضاع اقتصادی ایران و مانع هرگونه اصلاح داخلی است.

لمبتون در پایان مقاله خود می‌افزاید: بحران اخیر می‌رود که عمیق‌تر از مسأله نفت شود و نمی‌توان آن را با حل مسأله نفت، همانگونه که بعضی از سیاستمداران غیر مسئول ایران ادعا می‌کنند، بر طرف کرد. نظرات لمبتون که اسناد و آرشیوهای زیاد او را با طرح تخریب موقعیت مصدق مربوط می‌کند، با نظرات دیگر نویسندگان بریتانیایی کاملاً منطبق بود. آنان نیز مانند لمبتون معتقد بودند که وضع به سرعت بدتر می‌شود و بیش از هر زمان دیگری لازم است که اقدامات قاطعانه و مؤثرتری برای جبران اشتباهات گذشته به عمل آید. از نظر بریتانیا حکومت مصدق یک مصیبت بود؛ چراکه مسأله وی به نفت محدود نمی‌شد؛ بلکه وی چیزی را هدف قرار داده بود که از آن به عنوان کاپیتالیزم بریتانیا یاد می‌کرد. قصد مصدق بیرون راندن این کاپیتالیزم انگل و عوامل آن از جامعه ایران بود. لمبتون نیز معتقد بود که مصدق روابط بین ملت ایران و ملت بریتانیا را تیره و مسموم کرده است. به نظر وی مصدق کسی بود که به خوبی توانست از نارضایتی‌های گسترده‌ای که عوامل مختلفی داشت به بهترین وجهی استفاده کند و با توسل به نوعی ناسیونالیسم افراطی، آن را به یک نهضت منسجم، سازمان‌یافته و فراگیر تبدیل کند. (روگر^۱، ۱۹۸۴: ۶۶۰)

بدین ترتیب لمبتون کاملاً پی برده بود که با وجود مصدق نمی‌توان منافع امپریالیسم انگلستان در ایران را تأمین کرد؛ چراکه مصدق حاضر به هیچ مصالحه‌ای بر سر منافع ملی ایران نبود. از این‌رو لمبتون تنها راه نجات بریتانیا را از مخمصه‌ای که بدان گرفتار شده بود، توسل به دخالت پنهانی و تضعیف موقعیت دکتر مصدق می‌دانست. «برثود» در گزارش ژوئن ۱۹۵۱ خود می‌نویسد: در مورد این بحران با خانم آن. لمبتون که در دوران جنگ جهانی دوم وابسته مطبوعاتی سفارت انگلیس در تهران بوده است، مذاکراتی داشتم. او نویسنده‌ای است که مدت

۱. Roger

زیادی را در ایران به سر برده و با زبان و افکار مردم ایران، بهتر از هر کس دیگر آشنایی دارد. (برثود^۱، ۱۹۲۱: ۱۵)

درواقع میس لمبتون معتقد است که هیچ نوع معامله‌ای با مصدق امکان‌پذیر نیست و تا جایی که ممکن است باید او را بایکوت کرد. مگر در مورد بسیار ضروری که برای حفظ نظم عمومی در جنوب ایران لازم باشد. به نظر او یکی از راه‌های پنهانی برای تضعیف موقعیت دکتر مصدق، قوت قلب دادن به ایرانیایی است که درک آنها از مفهوم «منافع ملی ایران» با نظرات بریتانیا تطبیق می‌کند؛ ولی واهمه دارند که خائن قلمداد شوند. او همچنین معتقد است که راه دیگر ممکن است این باشد که با استفاده از افسران روابط عمومی سفارت بریتانیا در تهران، وضع را تغییر داد و فرصتی را به وجود آورد تا آن عده از روشنفکران ایرانی که نظر مساعدی نسبت به بریتانیا دارند، بتوانند بی‌پرده علیه مصدق سخن بگویند. لمبتون معتقد است که بدون انجام رهنمودهای فوق نمی‌توان رژیم کنونی را تغییر داد. لمبتون همچنین معتقد است که اگر بریتانیا تلاش‌های محتاطانه‌ای را صورت دهد، خواهد توانست همکاری ایرانیان را به نفع خود داشته باشد؛ البته ایرانیانی که معتقدند ناسیونالیسم مصدق منجر به یک خودکشی اقتصادی نه قطع رابطه با بریتانیاست، و درک کرده‌اند که بریتانیا می‌تواند در سازمان دادن امور مالی ایران و ترقی سطح زندگی مردم، نقش مهمی داشته باشد. بیشتر ایرانیان تحصیل کرده و روشنفکر می‌دانند که قرارداد ایران و انگلیس سپر بلایی بوده است برای مشکلاتی که آنها فقط خودشان باید آن را حل می‌کردند. لمبتون پس از ارائه چنین تحلیل و راه‌حلی، برای اجرای طرح خود رابین زینر، معلم زبان فارسی دانشگاه آکسفورد (و بعدها استاد مذاهب شرقی)، را پیشنهاد کرد؛ کسی که به تعبیر وی مردی ایده‌آل برای رهبری عملیات پنهانی طرفداران انگلیس محسوب می‌شد. ظاهراً دکتر زینر در سال ۱۹۴۴ زمانی که آذربایجان به طور جدی توسط روس‌ها تهدید می‌شد، در امر تبلیغات فوق‌العاده موفق بوده است. او تقریباً هر کسی را که در تهران از اهمیت و اعتباری برخوردار بود، می‌شناخت و شخصی بسیار زیرک بود. لمبتون اصرار می‌ورزید که این طرح باید توسط زینر اجرا شود؛ چراکه اجرای موفق آن - که زینر از عهده‌اش بر می‌آمد - متضمن نفعی تاریخی برای بریتانیا بود. وی همچنین تأکید داشت که تضعیف موقعیت مصدق بین مردم، باید از بازار شروع شود و رخنه روس‌ها دستاویز اصلی این تاکتیک باشد. شاید دلیل خانم لمبتون از

۱. Berthoud

انتخاب بازار برای تضعیف موقعیت مصدق، ویژگی مذهبی آن بود. خصلت مذهبی بازار و تحریک آن به وسیله خطر کمونیسم، شیطانی‌ترین تدبیر بود که خانم لمبتون اندیشیده بود. درواقع ریشه عملیات پنهانی انگلیس که در سال ۱۹۵۳ به سرنگونی مصدق انجامید، از همین جا شروع می‌شود و همانگونه که مشاهده شد، عوامل اصلی این توطئه لمبتون و عامل اجرایی آن زینر بوده است. زینر نیز مانند لمبتون بر این باور بود که سفارت انگلیس در تهران باید با ایرانیان بانفوذی که منافعشان با منافع انگلیس تطبیق می‌کند، به طور قاطع متحد شود. گزارش‌های مفصل زینر(که اکنون در بایگانی عمومی انگلستان در دسترس عمومی قرار داد)، نشان می‌دهد که او خانواده ثروتمند رشیدیان متشکل از سه برادر به اسامی سیف‌الله، قدرت‌الله و اسدالله را متحدانی از این نوع می‌دانست. نظریات آنان در باره مصدق عیناً مانند نظریات زینر بود. (بیل و ویلیامز، ۱۳۶۸: ۳۷۵)

ارزیابی زینر درباره مصدق صحیح بود. مصدق حاضر به پذیرفتن وابستگی اقتصادی به انگلیسی‌ها نبود و انگلیسی‌ها بر مبنای عقیده زینر که یکی از مقتضی‌ترین و مناسب‌ترین جانشینان مصدق را قوام السلطنه می‌دانست، امیدوار بودند که در وجود قوام یک همکار شاید منحرف ولی در قالبی سنتی را یافته باشند. اگر زینر را بتوان یک جاسوس نامید، باید گفت که او یک جاسوس غیر معمولی بود. وی مستقیماً از «هربرت مورلیسون»، وزیر خارجه حکومت کارگری، در ۱۹۵۱ م. دستور می‌گرفت و انتصاب وی نیز به این منظور بود که در صورت امکان سعی شود در سیاست داخلی دایره دستکاری به عمل آید تا موجبات استعفای مصدق فراهم شود. انگلیس‌ها اصل ملی شدن را به رسمیت شناخته بودند؛ اما به اعتراض در نحوه اجرای آن ادامه می‌دادند. آنها حاضر بودند ملی شدن را به عنوان عملی انجام‌شده بپذیرند؛ مشروط بر این که ایرانیان غرامت قابل قبولی بپردازند. اما ضمناً اصرار داشتند که صنعت نفت با کفایت اداره شود. درواقع هیچ یک از کارشناسان انگلیسی باور نمی‌کرد که ایرانیان بتوانند پالایشگاهی به عظمت و پیچیدگی آبادان را اداره کنند. نکته‌ای که «میدلتون» به عنوان عامل روانی بدان اشاره می‌کرد همین بود. ایرانیان می‌دانستند که انگلیسی‌ها به آنان مانند موجوداتی پست و بی‌کفایت می‌نگرند و این یک واقعیت روانی بود که به همان اندازه بحث انتزاعی درباره اعتبار قرار داد ۱۹۳۳ م. و مبلغی که باید به عنوان غرامت به شرکت نفت پرداخت شود، بر مذاکرات جاری‌اش می‌گذاشت. (روشن و سیف‌آبادی، ۱۳۹۱)

در این میان آمریکایی‌ها - بر خلاف انگلیسی‌ها (و یا حداقل بر خلاف جناح زینر و لمبتون

که معتقد به عدم مذاکره و بایکوت کردن مصدق بودند) - اعتقاد داشتند که مذاکره با مصدق و حتی کمک اقتصادی به وی برای جلوگیری از روی کار آمدن کمونیست‌ها کاملاً لازم است. در نخستین روزهای پس از بحران ژوئیه ۱۹۵۲م (۱۳۳۱) «برنارد باروز»، (مدیر کل سابق بخش شرقی وزارت خارجه انگلیس که اکنون در واشنگتن انجام وظیفه می‌کرد)، مذاکراتی را با «چارلز بولن» از اعضای بلندپایه وزارت خارجه آمریکا که مورد احترام انگلیسی‌ها بود گزارش داد. سخنان بولن درباره ایران مفصل و شدیدالحن بود. وی معتقد بود که مصدق و یارانش تنها کسانی هستند که می‌توانند ایران را از کمونیسم نجات دهند و بنابراین ما باید تصمیم خود را برای معامله کردن با آنها بگیریم. زینر نیز از طرف «وودهاوس» دعوت شده بود تا در لندن در حضور «ایدن» و چند عضو بلندپایه دیگر به بحث درباره عملیات آینده در ایران بپردازند. زینر که در این زمان از عقاید سابق خویش روی برتافته بود و ظاهراً به موضع آمریکایی‌ها نزدیک شده بود، در این جلسه دورنمای تیره و تاری مجسم کرد. او که درباره قوام دچار سرخوردگی شده بود و در قابلیت برادران رشیدیان در برکنار کردن مصدق نیز دچار تردید شده بود، اکنون موکداً عقیده داشت که انگلیسی‌ها باید بگذارند وقایع ایران سیر طبیعی خود را بپیماید. ولی زینر بسیار دیر به عقیده عدم مداخله گرویده بود. لمبتون حتی این نقطه نظر را موکداً ابراز داشته بود که سیاست انگلستان در مورد ندادن امتیازات غیرقابل توجیه به مصدق، درست بود. (زریری، ۱۳۸۵: ۵۸)

سر سختی مصدق در ندادن امتیاز به انگلیسی‌ها که در طول مذاکرات طولانی نمایان شد، انگلیسی‌ها و نیز آمریکایی‌ها را بیش از پیش متقاعد کرد که خط لمبتون بایستی جنبه عملی به خود بگیرد و افتخار شروع این مداخله را هربرت مورلیسون، وزیر خارجه حزب کارگر، به عهده گرفته بود و همو بود که دستور داده بود در ساقط کردن حکومت مصدق با شیوه‌های پنهانی بکوشد و شخص چرچیل، جریان عملیات را تا وصول نتیجه قطعی آن مورد تأیید قرار داد. چرچیل از عملیات نمایشی و هیجان‌انگیز خوشش می‌آمد و برای دیپلمات‌های کم‌دل و جرأت، احترام زیادی قائل نبود و در واقع همو بود که دستور آغاز عملیات «چکمه» را صادر کرد. عملیات چکمه نام انگلیسی و عملیات «آجاکس» نام آمریکایی نقشه براندازی مصدق بود و به طور مسلم «آیزنهاور» نیز کاملاً در جریان عملیات آجاکس قرار داشته و بر آن صحنه گذاشته بود. «روزولت» نیز شخصاً در ۷ ژوئیه (۱۶ تیر) مخفیانه از مرز گذشت و وارد خاک ایران شد. او تقریباً یک کلمه فارسی نمی‌دانست. با این همه احترام انگلیسی‌ها را به جهت قاطعیت و استعدادی که در سازمان‌دهی داشت، جلب می‌کرد. فرمانده عملیات چکمه «وودهاوس» بود. وی را می‌توان در آن

واحد به عنوان جنگجوی چریک، مأمور سری، سیاستمدار و ادیب توصیف کرد. او در دوران جنگ جهانی دوم، دوش به دوش اعضای نهضت مقاومت یونان جنگیده بود. در ۲۷ سالگی به درجه سرهنگی نائل شده بود و بعدها نماینده محافظه کار آکسفورد در مجلس عوام و سردبیر انتشارت پنگوئن، مدیر چاتام هاوس و مورخ برجسته تاریخ یونان گردید. او در سال‌های ۵۲ - ۱۹۵۱ م ریاست بخش M.I. ۶ در ایران را بر عهده داشت. بخش M.I. ۶ شعبه اطلاعات و یکی از شعب INTELLIGENT SERVICE بود که در ایران با ساواک انطباق داشت. افرادی که ضمن خدمت در M.I. ۶ معلومات گسترده‌ای پیدا می‌کردند، جذب دانشگاه‌ها می‌شدند و به‌ویژه آکسفورد از آنها استقبال می‌کرد. در واقع لمبتون نمونه معروفی از این افراد است. مأمورین M.I. ۶ که در پوشش وابستگان سفارت انگلیس یا سفارتخانه‌های دوست اعزام می‌شدند، باید دوره اطلاعات و ضد اطلاعات را در ارتش می‌گذراندند و مهارت کسب می‌کردند. وودهاوس که شرکت‌کننده اصلی این توطئه است، پس از موفقیت کودتا، درگیری انگلستان را در کودتا به علت اوضاع بین‌المللی جهانی قابل توجیه دانسته است. به عقیده او اگر این دخالت صورت نمی‌گرفت، ایران کمونیست می‌شد و شاید تحت سلطه شوروی در می‌آمد و این در حالی بود که «کریستوفر کندی»، مسئول میز ایران که به‌خوبی در جریان دخالت M.I. ۶ در امور ایران قرار داشت، گزارش‌های خود را طوری تنظیم کرد که گویا تغییر حکومت در ایران، یک تحول کاملاً ایرانی بوده است. در یکی از این گزارشات که در ۲۴ اوت ۱۹۵۳ م (۲ شهریور ۱۳۳۲) تهیه شده چنین آمده بود:

مصدق با دستاویز ناسیونالیسم و مخالفت با دیکتاتوری به قدرت رسید. سقوط او به واسطه رها کردن دومین بخش از این اصول ملی و اتخاذ شیوه‌های دیکتاتوری رو به افزایش بود و نیز شکست او به عنوان یک ناسیونالیست، هم در ایجاد یک صنعت نفت کارآمد متعلق به ایران و هم در اتکای روزافزون او به تشکیلات حزب توده بود که از بیگانگان الهام می‌گرفت. از دلایل شکست نهضت ملی و موفقیت کودتا می‌توان، به عوامل زیر اشاره کرد: (در اینجا نمی‌توان تک تک این عوامل را تحلیل کرد):

الف: اختلاف عمیق بین نیروهای اجتماعی و سیاسی ایران؛ ب: وضع سست و ناپایدار اقتصادی که خود، با واسطه، معلول فشار زیاد نیروهای بیگانه از زمان ورود متفقین به ایران بود؛ ج: ماهیت لیبرال و آرمانگرایی دکتر مصدق و پیروانش در جبهه ملی؛ د: بی‌میلی اتحاد شوروی به مداخله؛ ه: مهارت مشتکی از بازیگران اصلی این ماجرا در ساماندهی عملیات و موضع نادرست

حزب توده که به دلیل وابستگی سیاسی به شوروی از تبیین تضاد اصلی ملی ناتوان بود و آن را در سطح جهانی مطرح می‌کرد.

علاوه بر عامل دخالت خارجی که یکی از علل اصلی پیروزی کودتا و شکست نهضت ملی بود، عوامل داخلی بسیاری نیز دخالت داشتند که تحلیل‌گران خارجی و گروه‌های سیاسی داخلی به جنبه‌هایی از آن پرداخته‌اند. مثلاً «ریچاردن فرای» می‌گوید: ناتوانی مصدق در فصل بحران ملی شدن نفت، ایران را در آستانه ورشکستگی مالی قرار داد و مخالفت‌هایی را علیه وی برانگیخت که در پیروزی کودتا بی‌تأثیر نبود. «جیمز بیل» نارضایتی تجار بازار را از عوامل شکست مصدق شمرده است. چراکه به نظر وی بازار نقش مهمی در حمایت از مصدق داشت. ولی چنین می‌نماید که وی و سایرین این امر را به خاطر قرار گرفتن شئون دینی ربط می‌دهند که خود احتمالاً به تصوراتی در مورد خطر کمونیسم مربوط بود. از لحاظ عقیدتی نیز بسیاری محافظه-کاری مصدق را عامل شکست او می‌دانند و بیشتر چپ‌گرایان او را به خاطر اینکه به اندازه کافی انقلابی نبوده است، به باد انتقاد می‌گیرند. مثلاً نوشته‌اند: مصدق به غلط تنها اقشار متوسط شهری و روشنفکران را مخاطب قرار داد و توده مردم ایران را که ۷۵ درصدشان را کشاورزان تشکیل می‌دادند، از نظر دور داشت. «بیژن جزنی»، رهبر فدائیان خلق، مدعی است که جبهه ملی در بسیج توده‌ها و رهبری آنان نقش نداشت و مصدق با پیروانش رابطه پدر سالاری داشت. او می‌گوید مصدق از امپریالیسم آمریکا و نقش آن شناخت درستی نداشت. جزنی همچنین قدرت یافتن مصدق را ناشی از رقابت انگلیس و آمریکا تعبیر می‌کند. به گفته وی بازگشت مصدق به قدرت در تیر ۱۳۳۱ هـ، در نتیجه حمایت حزب توده و اتحاد شوروی و بیش از هر چیز قیام خودجوش مردم عملی شد، و این در حالی است که سازمان وحدت کمونیستی، حزب توده را به خاطر اکراه از همکاری با جبهه ملی به باد انتقاد می‌گیرد. از سوی دیگر مجاهدین خلق، کودتای ساخته و پرداخته آمریکا و اشرف پهلوی، خواهر شاه، را عامل سرنگونی مصدق ذکر کرده‌اند. کودتایی که هزینه‌اش را (در حدود ده میلیون دلار) ایالات متحده تأمین کرد و سرلشکر زاهدی و اوباشی چون شعبان‌بی‌مخ آن را اجرا کردند. آنان مصدق را به خاطر برخورداری از پشتیبانی «توده‌های خلقی» ستایش می‌کنند و می‌گویند: مصدق توانست به رغم شدیدترین فشارهای امپریالیستی، با ارزش‌ترین خدمات را در طول تاریخ انجام دهد. این نظریه را «سعید محسن»، یکی از بنیانگذاران سازمان، در سال ۱۳۵۳ در برابر دادگاه نظامی اظهار داشت. علاوه بر این عوامل، عده‌ای دیگر سیاست خارجی «موازنه منفی» مصدق را نیز به عنوان یکی از عوامل شکست او شمرده‌اند و گفته‌اند که او عملاً آنچنان که باید و شاید از موازین این اصل پیروی نکرد. (روشن و سیف‌آبادی، ۱۳۹۱)

از آنچه گذشت، می‌توان نتیجه گرفت که مجموعه عوامل مزبور، در شکست نهضت ملی مؤثر بودند و در این میان اگر تاب و توان دولت در برخورد و رویارویی با مخالفان داخلی تحلیل نرفته بود و اگر هواداران صدیق مصدق امکان یافته بودند که خود را به صورت تشکیلاتی کارآمد و مؤثر سازمان بدهند، کودتای ناشیانه ۱۹۵۳ م، نمی‌توانست به این سادگی به موفقیت انجامد. (صالح‌نژاد، ۱۳۹۵)

جمع بندی

در طول سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲، مأمورین M.I. ۶ در پوشش وابستگان سفارت انگلیس یا سفارتخانه‌های دوست اعزام می‌شدند و باید دوره اطلاعات و ضد اطلاعات را در ارتش می‌دیدند و مهارت کسب می‌کردند. بخش M.I. ۶ شعبه اطلاعات و یکی از شعب *intelligent service* بوده است که در ایران با ساواک انطباق داشته است؛ افرادی که ضمن خدمت در M.I. ۶ معلومات گسترده‌ای پیدا می‌کردند و جذب دانشگاه‌ها می‌شدند و به ویژه اکسفورد از آنها استقبال می‌کرده است. خانم لمبتون نمونه معروفی از این افراد است. ایشان به پاس تحقیقات و خدمات کلیدی برای استعمار، در هفتم دسامبر ۱۹۶۰ میلادی / هفدهم آذر ۱۳۳۹ به کسب مدال افتخار «سر پرسی سایکس مموریال» نایل آمده است. ایشان حتی تا به امروز نقش عمده‌ای در سیاست خارجی انگلستان در مورد ایران داشته است. نقش سیاسی لمبتون در ایران نمی‌تواند منحصر به دوره اقامت وی در ایران باشد. او در این دوره، در فاصله شروع تا پایان جنگ جهانی دوم و در سال‌های بعد، شناخت قابل توجهی از اوضاع اجتماعی، سیاسی و اقتصادی ایران پیدا کرد و با این ویژگی‌ها توانست کاملاً مورد توجه سیاست‌گزاران کشور متبوعش باشد. یکی از مواردی که مستقیماً لمبتون در آن نقش داشته است، می‌توان به ارتباط او با سیدضیاء و سپس طرح‌ریزی کودتای ۲۸ مرداد اشاره کرد. کودتای ۲۸ مرداد علت بی‌ثباتی در ایران سال ۱۳۳۲ و تضادهای داخلی در مسأله نفت و به ویژه شخص مصدق است. رویکرد لمبتون در این پدیده: (۱) طرفداری و جذب مخالفان مصدق جهت بایکوت وی؛ (۲) ساخت فضای مناسب برای آن طیف از روشنفکران ایرانی که نظر مساعدی نسبت به بریتانیا دارند، تا بتوانند بی‌پرده علیه مصدق اعتراض کنند؛ (۳) و در نهایت عملی شدن فشار فیزیکی بوده است. در واقع خانم لمبتون در قامت اندیشمندی آگاه به فرهنگ ملت و دولت ایران، در طول سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ با رفتار آگاهانه خود، کنشگری فعال در جهت دست‌یابی انگلیسی‌ها به مطامع خود بوده است.

منابع

- بیل، جیمز، راجر لوییس، ویلیام، (۱۳۶۸) مصدق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و کاوه بیات، تهران: نشر نو.
- بولارد، سرریدر (۱۳۶۳)، *شترها باید بروند*، حسین ابوترابیان، تهران، نشر نو.
- ترکمان، محمد (۱۳۷۰)، *اسناد نقض بی طرفی ایران در شهریور ۱۳۳۰*، تهران، کویر.
- حافظنیا، محمدرضا (۱۳۸۰)، *نقش ژئواستراتژیک ایران در جنگ جهانی دوم*، تاریخ روابط خارجی، ش ۹، ص ۶۱-۷۲.
- زریری، رضا (۱۳۸۵)، *خانم کودتا*، ماهنامه اندیشه و تاریخ سیاسی ایران معاصر، سال پنجم شماره ۴۲، فروردین ۱۳۸۵، صص ۵۴-۵۸.
- روشن، امیر، شفیعی سیف آبادی، محسن (۱۳۹۱) مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی؛ تحلیلی بر کارنامه کنش سیاسی میس لمبتون در ایران؛ ایران و استعمار انگلیس: مجموعه سخنرانی‌ها و مقالات (جلد دوم)، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، دبیرخانه دائمی همایش‌ها.
- شیرازی، مریم، میرزایی چاه‌باغ، حسین (۱۳۹۳)، *تحلیلی بر روابط خارجی و مسائل داخلی ایران در جنگ جهانی دوم بر پایه گزارش‌های سرریدر بولارد*، فصلنامه تاریخ روابط خارجی، سال ۱۶، شماره ۶۱، صص ۹۵-۱۳۱.
- صالح‌نژاد، نرگس (۱۳۹۵)، *با ایران شناسان؛ آن. لمبتون (قسمت دوم) - لمبتون به عنوان یک جاسوس (دوشنبه، ۲۵ مرداد:*
- <https://www.kojaro.com/2016/8/4/120982/iranologists-ann-lambton-p>
- صفوی، فاطمه (۱۳۸۶)، *دوشنبه لمبتون*، فصلنامه مطالعات تاریخی، شماره ۱۹، صص ۸۵-۱۲۴
- میرمرعشی، انوشه (۱۳۹۷)، *مادام بل و میس لمبتون؛ از گوردراآمدگان*، مجله فکه، شماره ۱۸۶، آبان ماه، صص ۲۶-۲۸.
- میراحمدی، مریم (۱۳۶۲)، *نقش انگلیس در ایران در نیمه اول قرن بیستم*، جستارهایی ادبی، ش ۶۴-۶۳، صص ۶۹۵-۷۲۲
- نعیمیان، ذبیح الله (۱۳۸۸)، *انگاره اقتدارگرایی در تحلیل لمبتون از نظریه دولت اعتقادی*

اسلام و تشیع. آموزه، صص ۳۵-۱۱۶.

Bullard, R (۱۹۹۱), *Letters From Tehran*, London: I.B. Tauris

Burrell, R.M, (۱۹۹۷), *IRAN POLITICAL DIARIES* ۱۸۸۱-

Majesty's Stationary Office. ۱۹۶۵, vol. ۱۱, London: Her

